

گرگ و الاغ

روزی الاغ هنگام علف خوردن، کم کم از مزرعه دور شد. ناگهان گرگ گرسنه ای جلوی او پرید.



الاغ خیلی ترسید ولی فکر کرد که باید حقه ای به گرگ بزند و گرنه گرگه اونو یک لقمه می کنه، برای همین لنگان لنگان راه رفت و یکی از پاهای عقب خود را روی زمین کشید.

الاغ ناله کنان گفت: ای گرگ در پای من تیغ رفته است، از تو خواهش می کنم که قبل از خوردنم این تیغ را از پای من در بیاوری پ

گرگه با تعجب پرسید: برای چه باید اینکار را بکنم من که می خواهم تو را بخورم.

الاغ گفت: چون این خار که در پای من است و مرا خیلی اذیت می کند اگر مرا بخوری در گلویت گیر می کند و تو را خفه می کند.

گرگ پیش خودش فکر کرد که الاغ راست می گوید برای همین پای الاغ را گرفت و گفت: تیغ کجاست؟ من که چیزی نمی بینم و سرش را جلو آورد تا خوب نگاه کنه.

در همین لحظه الاغ از فرصت استفاده کرد و با پاهای عقبش لگد محکمی به صورت گرگ زد و تمام دندانهای گرگ شکست. الاغ با سرعت از آنجا فرار کرد. گرگ هم خیلی عصبانی بود از اینکه فریب الاغ را خورده است.